



## وقتی نابینایی عنصر نگهدارنده ی زندگی است (بید مجنون از منظر روان شناسی خانواده)

پدیدآورده (ها) : اسمعیلی نسب، مریم

علوم تربیتی :: رشد معلم :: دی 1384 - شماره 196

از 21 تا 21

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/258979>

دانلود شده توسط : عمومی user2314

تاریخ دانلود : 13/04/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)

شما معلمان عزیز توصیه می‌کنیم تا در تمام این «آباهایی» که دیر یا زود در جریان زندگی باید روزی به سراغ آن‌ها برویم، شریک شوید؛ هم‌چنین در مکاشفه‌ای که باید برای بشر امروز اتفاق بیفتد؛ حتی اگر در سنین میان سالی و خدا نکند که چشم‌هایمان آن‌قدر دیر کند که فرصت دیدن را در این عمر کوتاه از دست بدهیم.

اگر روزی به گونه‌ای دیگر به تماشای این دنیای بر ساخته‌ی خویش بنشینیم، خویش را انکار خواهیم کرد یا...؟ آیا ظاهری که برای خویش پرداخته‌ایم، با باطنی که در هزار توی خویش پنهان کرده‌ایم، یکی است؟ در این میان، این چشم‌ها چه نقشی ایفا می‌کنند؟ دیدن این فیلم را، که با اکران بسیار موفقیت‌آمیزی همراه بود، به

مریم اسماعیلی‌نسب

# وقتی نابینایی عنصر نگهدارنده‌ی زندگی است

بید مجنون از منظر روان‌شناسی خانواده

همچون طوفانی زبش‌هی آن‌را مورد هجوم قرار دهد. آن‌ها متوجه نبودند که نابینایی که بدین صورت برای رفع آن تلاش می‌کنند، همان عنصر نگهدارنده‌ی زندگی آن‌هاست. در این صورت، بینایی، نه فرصت که یک تهدید محسوب می‌شود. آیا آن‌ها برای این حلقه‌ی مقفوده جایگزینی داشتند یا چیزی که حلقه‌ها را علی‌رغم همه‌ی جابه‌جایی‌ها، در یک نظام به هم پیوسته نگه دارد؟ آیا زندگی در قالب خانواده، با پذیرفتن چنین نقش‌هایی آسیب‌پذیر نیست؛ به نظر می‌آید که فارغ از هر شرایطی، زندگی نیازمند نگاهی عمیق به یک‌دیگر در حکم دو انسان است.

تغییر از هر نوع، نیازمند ایجاد ظرفیت‌ها و آمادگی‌هایی در وجود افراد است که بدون آن، چه بسا به ناگواری‌هایی منجر شود. یوسف ظاهراً به همسرش عشق می‌ورزید؛ ولی به او تنها در مقام زنی می‌نگریست که خالصانه، یار و کمک او در غلبه بر ناتوانی‌اش در دیدن بود. هرگز به این موضوع نیندیشیده بود که اگر بینا بود، چه نگاهی به او داشت و چگونه با او می‌زیست و نه تنها به او، که به تمام زندگی و وقایع آن. نگاه به او تنها از منظر نابینایی خود و نه یک همسر، یک پرستار، یک مادر فداکار و البته رؤیا نیز با رفتار خود این روایت را کامل می‌کرد. با وجود رؤیا، او می‌توانست با فراغ‌بال تنها وظیفه‌اش، معلمی را، به انجام برساند و نگران هیچ‌یک از دغدغه‌ها و مشکلات زندگی نباشد. در نتیجه، او نقش مقابلش را در مقام یک بیمار یا در نهایت یک کودک نیازمند مراقبت، به خوبی ایفا می‌کرد.

آن‌ها ظاهراً بسیار آرام و راضی، در وضعیت موجود زندگی می‌کردند و البته روشنی تصویر در فیلم در این سکانس‌ها نیز به القای این فکر کمک می‌کند. ولی این نگاه نامتناسب و این نقش‌های ناکارآمد سبب شد که این زندگی، چنان شکننده شود که یک اتفاق به ظاهر مثبت،

